

تحلیل گفتمان انتقادی داستان حضرت موسی علیه السلام در قرآن کریم (بر اساس الگوی نورمن فر کلاف)*

پیمان صالحی (نویسنده مسؤول)^۱
طاهره افشار^۲

چکیده:

گفتمان انتقادی، نوعی روند تکوینی تحلیل گفتمان به شمار می‌رود که در آن با عبور از توصیف صرف داده‌های زبانی، بر فرایندهای مؤثر در شکل‌گیری گفتمان توجه می‌شود. در همین راستا، پژوهش حاضر با رویکردی توصیفی-تحلیلی و بر اساس الگوی تحلیل گفتمان انتقادی نورمن فر کلاف، تلاش کرده به گفتمان‌کاوی انتقادی داستان حضرت موسی علیه السلام در سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین بپردازد و ضمن بررسی جنبه‌های ادبی و بلاغی داستان مذکور، گفتمان‌های غالب و مفاهیم ثانویه و پوشیده متن را که کمتر به آنها توجه شده، مورد بررسی قرار دهد. نتایج حکایت از آن دارد که در سطح تفسیر، بیشتر بر انتخاب واژگان و به‌خصوص جنبه استعاری آنها، کاربرد جملات منفی و خروج جملات پرسشی از معنای اصلی خود، و نیز لحن گفت‌وگوها تأکید شده است. نکته قابل توجه در سطح تفسیر، غلبه گفتمان قدرت و اقتدارطلبی بر گفتمان مردمی و آزادی‌طلبانه است که در مقابل آن، گفتمانی الهی و ضد استکباری و انتقادی، قد علم می‌کند و خداوند متعال به‌عنوان راوی داستان به‌صورت مستقیم و یا در قالب سخنان شخصیت اصلی داستان، آن را به مخاطب ارائه می‌دهد و به این وسیله، گفتمان رسمی را که به‌صورت فرادستی و فرودستی بوده، به چالش می‌کشانند. در سطح تبیین نیز آثار گفتمان رسمی بر نهادهای اجتماعی و افراد آن مورد بررسی قرار گرفته و اینکه شاخصه‌های گفتمان رسمی چگونه در سخنان شخصیت‌های داستان و آینده آنان، تبلور می‌یابد.

کلیدواژه‌ها:

قرآن کریم / داستان موسی علیه السلام / نورمن فر کلاف / گفتمان انتقادی

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۵/۸، تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۷/۱۶.

شناسه دیجیتال (DOI): 10.22081/jqr.2018.51728.2136

p.salehi@ilam.ac.ir

۱- استادیار دانشگاه ایلام

t.afshar@ilam.ac.ir

۲- استادیار دانشگاه ایلام

از گفتمان، معانی مختلفی ارائه شده است، اما در یک جمع‌بندی کلی، گفتمان را مراد کلامی بین گوینده و شنونده و باز نمود یک صدا در دل یک متن دانسته‌اند (میلز، ۱۳۸۲: ص ۷). به عبارت دیگر، گفتمان، تلازم یا معنایی است که در آن، اطلاعات به صورت پایه گفتار ارائه می‌شود (حرّی، ۱۳۸۸: ص ۱۰۷).

یکی از گونه‌های تحلیل گفتمان، گفتمان‌کاوی انتقادی است که در دهه‌های اخیر، در طیف وسیعی از پژوهش‌های ادبیات و روان‌شناسی به کار گرفته شده است. «تحلیل گفتمان یا گفتمان‌کاوی، ایجاد سازوکار مناسب و اعمال آن در کشف و تبیین ارتباط گفته یا متن با کارکردهای فکری- اجتماعی است.» (یارمحمدی، ۱۳۸۳: ص ۱۴۳). در این رویکرد، گفتمان صرفاً یک پدیده سازنده نیست، بلکه محصول سایر پدیده‌ها نیز به‌شمار می‌آید.

تحلیل گفتمان انتقادی، ریشه در زبان‌شناسی انتقادی دارد. در سال ۱۹۷۹، گروهی از زبان‌شناسان پیرو مکتب نقش‌گرایی هالیدی (Halliday's functional linguistics)، یعنی فاولر (Fowler)، هاج (Hodge)، کرس (Kress) و ترو (Trew)، با انتشار کتاب «زبان و کنترل»، نگرش انتقادی به زبان را پایه‌گذاری کردند. آنان این رویکرد را «زبان‌شناسی انتقادی» نامگذاری کردند. هدف از وضع این اصطلاح، آشکار کردن روابط پنهان قدرت و فرایندهای ایدئولوژی موجود در متون زبانی بود. زبان‌شناسان انتقادی این حرکت را جدایی از زبان‌شناسی توصیفی می‌دانستند که تنها به ساختارها و صورت متن توجه دارد و کارکردهای اجتماعی آن را مورد توجه قرار نمی‌دهد. «آنان سه اصل مهم را مبنای کار خود قرار دادند: ۱- زبانی که به کار می‌بریم، بیانگر دیدگاهی خاص نسبت به واقعیت است. ۲- تنوع در گونه‌های گفتمان از عوامل اقتصادی و اجتماعی جدایی‌ناپذیر است. ۳- به‌کارگیری زبان، فقط بازتاب فرایند و سازمان اجتماعی نیست، بلکه بخشی از فرایند اجتماعی است.» (سلطانی، ۱۳۸۴: ص ۵۱)

تحلیل گفتمان انتقادی نورمن فرکلاف، ریشه در سازه‌گرایی اجتماعی دارد و «تنها به بررسی ساختار زبان نمی‌پردازد، بلکه به بررسی افراد و نهادهایی می‌پردازد که شیوه‌هایی برای معناپردازی از متن دارند؛ لذا در چارچوب تحلیل گفتمان



انتقادی، گفتمان کاوی، تجزیه و تحلیل ساختارها و معنایی است که بار ایدئولوژیک دارند.» (مکاریک، ۱۳۸۳: ص ۱۶۰) به عبارت دیگر، «تحلیل گفتمان انتقادی قصد دارد به روشی نظام‌مند و با استفاده از مدلی سه بُعدی، به کاوش در روابط نامعلوم بین متون وقایع و اعمال گفتمانی و ساختارها، روابط فرایندهای فرهنگی و اجتماعی در سطح گسترده بپردازد.» (فرکلاف، ۱۳۷۹: ص ۱۳۲)

نمودار ۱: مدل سه‌بعدی گفتمان و عناصر تشکیل‌دهنده آن و تعامل این عناصر با یکدیگر



نکته محوری در این نوع تحلیل این است که گفتمان انتقادی، گونه مهمی از عملکرد اجتماعی است که دانش، هویت‌ها و روابط اجتماعی، از جمله مناسبات قدرت را بازتولید کرده و تغییر می‌دهد و هم‌زمان، سایر ساختارهای اجتماعی به آن شکل می‌بخشند (یورگسن و فیلیپس، ۱۳۸۹: ص ۱۲۸). اگرچه رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی، رابطه زبان، قدرت، ایدئولوژی و گفتمان در متون رسانه‌ای و مسائل سیاسی - اجتماعی را در اولویت نخست دستور کار خود دارد، ولی اگر بپذیریم هر آنچه به زبان گفتار و نوشتار مربوط می‌شود در حوزه تحلیل گفتمان جای می‌گیرد، پس می‌توان داستان‌های قرآنی را زمینه‌ای مناسب برای تحلیل چنین گفتمانی برشمرد.

هدف تحقیق و پرسش‌های آن

داستان حضرت موسی (ع) هرچند مانند داستان حضرت یوسف (ع) در یک سوره نیامده، اما کامل‌ترین و مفصل‌ترین داستان قرآن کریم است. برای اثبات این مطلب که قرآن کریم دارای چنان جوهری است که می‌توان آن را با انواع الگوهای داستان‌پردازی معاصر مورد بررسی قرار داد، این پژوهش قصد دارد با رویکردی



توصیفی-تحلیلی، مبحث زبان‌شناختی داستان مذکور را در چارچوب تحلیل گفتمان انتقادی نورمن فرکلاف، مورد بررسی قرار دهد و رابطه قدرت، ایدئولوژی و گفتمان را در آن آشکار نماید و با دستیابی به لایه‌های زیرین و پنهان متن؛ یعنی وضعیت رابطه قدرت و ایدئولوژی، و با کشف و کنار هم گذاشتن ایدئولوژی‌های مختلف درون متن، به آشنایی‌زدایی انتقادی دست پیدا کند. در پایان، پژوهش حاضر توانسته است پاسخگوی پرسش‌های زیر باشد:

- ۱- در سطح توصیف، ساختار بافت بیرونی داستان حضرت موسی علیه السلام چگونه است؟
- ۲- بافت موقعیتی و بینامتنی داستان مذکور در سطح تفسیر چگونه است؟
- ۳- در سطح تبیین، تأثیرات گفتمان رسمی و مناسبات قدرت و سلطه بر اقبال اجتماعی چیست؟

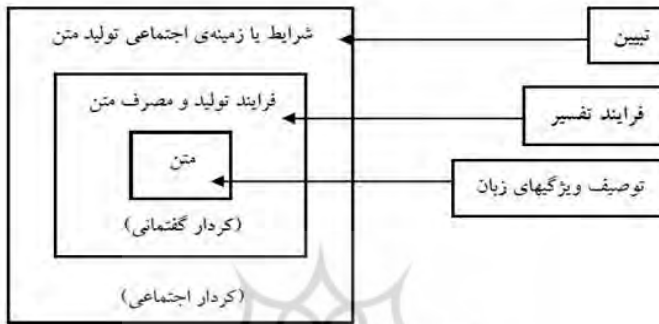
مبانی نظری پژوهش

تحلیل‌گران گفتمان انتقادی، در نقد زبان‌شناختی خود، الگوهای مختلفی برای تحلیل متون ادبی پیشنهاد کرده‌اند که از میان آنها، نظریه «دیدگاه روایی» از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در این دیدگاه، تحلیل‌گر تحلیل خود را به آن سوی جملات گسترش می‌دهد و به شرح فرایندهای ارتباطی متون می‌پردازد؛ یعنی سطوح بالاتر و انتزاعی‌تر روابط قدرت، ایدئولوژی و بافت تاریخی و اجتماعی. دیدگاه روایی دارای چهار سطح است: سطح عبارت‌شناختی، سطح مکانی-زمانی، سطح ایدئولوژیکی و سطح روان‌شناختی (آقاگل‌زاده، ۱۳۸۶: ص ۲۵)، بنابراین تحلیل گفتمان انتقادی که مفاهیم بنیادین قدرت، زبان و ایدئولوژی را مورد بحث قرار می‌دهد، عبارت است از انتقال مفهوم ساختار از سطح جمله و روابط دستوری، همچون فعل، فاعل و مفعول، به سطح متن بزرگ‌تر. این دیدگاه علاوه بر توضیح واحدهای ساختاری درون یک متن، به زبان کاربردی آن نیز توجه کامل دارد. (میلز، ۱۳۸۲: ص ۱۷۱)

نورمن فرکلاف در رویکرد گفتمان انتقادی خویش که مبنای تحلیل در این مقاله است، از نظریه تعدادی از نظریه‌پردازان انتقادی - اجتماعی، مانند نظم گفتمان فوکو (Michel Foucault) و هژمونی گرامشی (Gramsci) استفاده کرده است.

از نظر او، تحلیل گفتمان به سه سطح تقسیم می‌شود: سطح توصیف: گفتمان به مثابه متن (شامل تحلیل زبانی در قالب واژگان، دستور، وجوه مختلف جمله و نوع گفت‌وگوها)، سطح تفسیر: گفتمان به مثابه تعامل میان فرایند تولید و تفسیر متن، و سطح تبیین: گفتمان به مثابه زمینه‌های اجتماعی.

نمودار ۲: مدل تحلیل گفتمان انتقادی از نظر فرکلاف



پیشینه تحقیق

از جمله پژوهش‌هایی که در خصوص الگوی گفتمان انتقادی نورمن فرکلاف صورت گرفته، عبارت است از مقاله «تحلیل گفتمان انتقادی و ادبیات» از فردوس آقاگل‌زاده، مجله ادب‌پژوهی، ۱۳۸۶. در این مقاله نویسنده تلاش نموده تا الگوهای تحلیل زبان‌شناسان انتقادی را برای تحلیل، تفسیر و نقد متون ادبی تبیین کند و این مطلب را نشان دهد که در نگاه تحلیل‌گران گفتمان انتقادی، ادبیات به مثابه زبان و گفتمان است. مقاله «بررسی گفتمان انتقادی در نهج البلاغه بر اساس نظریه فرکلاف (مطالعه موردی: توصیف کوفیان)»، اثر علی‌اکبر محسنی و نورالدین پروین، پژوهش‌نامه علوی، ۱۳۹۴. نگارندگان این مقاله تلاش کرده‌اند تا بر اساس گفتمان مذکور، چگونگی تعامل زبانی خطبه‌های امام علی (ع) با اوضاع خفقان‌آمیز مسلط بر زمان را که کوفیان بر آن دامن زده بودند، مورد بررسی قرار دهند. مقاله «بررسی تحلیل گفتمان انتقادی سوره یوسف (ع) (بر اساس الگوی نورمن فرکلاف)»، نوشته محمد مؤمنی، ارائه شده به چهارمین کنفرانس بین‌المللی پژوهش‌های کاربردی در مطالعات زبان، ۱۳۹۵. نگارنده مقاله مذکور تلاش کرده تا داستان حضرت یوسف (ع) را بر اساس الگوی



تحلیل گفتمان مذکور مورد بررسی قرار دهد، اما متأسفانه در این زمینه، کاملاً ناقص و بی‌دقت عمل کرده و اصلاً به سؤالات مطرح شده در الگوی فرکلاف در سطوح مختلف آن، یعنی توصیف، تفسیر و تبیین توجه ننموده و به مباحث مختلفی پرداخته است که هیچ ارتباطی با الگوی مذکور ندارد.

اما بر اساس اطلاعات نظام‌مند، تا کنون پژوهشی با نام الگوی مذکور، داستان حضرت موسی علیه السلام را مورد بررسی قرار نداده است، از این رو پژوهش پیش رو در تلاش است تا بر اساس الگوی تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف و در سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین، داستان موسی علیه السلام را مورد بررسی و تحلیل قرار دهد.

داستان حضرت موسی علیه السلام و الگوی تحلیل انتقادی نورمن فرکلاف

در این بخش، داستان حضرت موسی علیه السلام در سطوح مختلف الگوی گفتمان‌کاوی فرکلاف مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد.

۱. داستان موسی علیه السلام در سطح توصیف

منظور از سطح توصیف، شناخت بافت متن و ربط منطقی بین واژگان و معناست، به عبارت دیگر، در این سطح، واژگان، ساختارهای نحوی و ساختار متن، بر اساس سؤالات نورمن فرکلاف مورد بررسی قرار خواهد گرفت؛ از جمله چه نوع روابط معنایی (هم‌معنایی، شمول‌معنایی، تضاد معنایی) بین کلمات وجود دارد؟ در سطح لایه واژگانی، جنبه استعاری واژگان و نحوه کاربرد ضمائر چگونه است؟ جملات بیشتر از سنخ معلوم‌اند یا مجهول؟ مثبت‌اند یا منفی؟ از کدام وجه‌ها (خبری، پرسشی، دستوری) استفاده شده است؟ جملات ساده چگونه به یکدیگر متصل شده‌اند؟ نوع گفت‌وگوها و لحن آنها چگونه است؟ (فرکلاف، ۱۳۷۹: ص ۱۶۷) که در این قسمت، هر کدام به تفصیل مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

نوع روابط معنایی

بر اساس نظریه فرکلاف، یکی از مسائل مهمی که شناخت آن به فهم متن کمک شایانی می‌کند، درک نوع روابطی است که از لحاظ معنایی میان کلمات وجود دارد و ممکن است به سه صورت باشد:

۱- شمول معنایی

شمول معنایی (Hyponymy) در اصطلاح زبان‌شناسی، «به حالتی اشاره دارد که معنای یک واژه توسط یک واژه دیگر که معنای فراگیرتری دارد، پوشش داده شود» (شجاع رضوی، ۱۳۸۶: ص ۱۷). در داستان موسی علیه السلام در چندین مورد از شمول معنایی استفاده شده است. در آیه زیر از داستان مذکور، کلماتی مانند «نترسیدن، ناراحت نشدن، بازگرداندن و در زمره پیامبران قرار دادن موسی علیه السلام» برای دلداری دادن به مادر حضرت موسی، در انجام مأموریت الهی خویش آمده است: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعَلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ» (قصص: ۷).

در آیات زیر، استفاده از شمول معنایی «ترس از نداشتن سعه صدر، داشتن لکنت زبان، نیاز به پشتیبانی انسانی»، مشکلات حضرت موسی علیه السلام برای مقابله با قدرت فرعون و درباریان او را به خوبی نمایان است: «قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي * يَتَفَهَّمُوا قَوْلِي * وَاجْعَلْ لِي وَرِيراً مِنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي * وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي» (طه: ۲۵-۳۲).

در جایی دیگر، همین شمول معنایی، نشان از انس و الفت موسی علیه السلام در گفت‌وگو با خداوند متعال دارد. آن حضرت می‌توانست در جواب این سؤال خداوند متعال که: «ای موسی! چه چیزی در دست داری؟»، به گفتن کلمه عصا بسنده کند، اما انس او به ادامه دادن گفت‌وگو با خداوند متعال باعث گردید بیشتر در مورد آن توضیح دهد: «وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى * قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَى» (طه: ۱۷-۱۸).

۲- هم‌معنایی

در گفتمان این داستان، از عبارات هم‌معنا برای تأکید مضمون جمله استفاده شده است؛ مانند «فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه: ۱۴)؛ عبادت کردن و نماز خواندن هم‌معنا هستند. «فَاتَّقِمْنَا مِنْهُمْ فَأَعْرَفْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ» (اعراف: ۱۳۶)؛ انتقام گرفتن، همان غرق کردن در دریاست.



گاهی اوقات هم‌معنایی در گفتمان به اندازه‌ای مهم است که مضمون یک آیه برای تأکید معنا و مضمون آیه پیش از خود است: «كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا * وَتَذْكُرَكَ كَثِيرًا» (طه: ۳۳-۳۴)؛ تسبیح کردن زیاد، همان فراوان یاد کردن خداوند است.

۳- تضاد معنایی

خداوند متعال با ذکر واژگان متضاد، به خوبی تصویری کامل از دوگانگی موجود در جامعه آن روزگار را برای مخاطب ترسیم می‌فرماید؛ از جمله: «وَيَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ» (غافر: ۴۱)؛ دعوت به نجات در مقابل دعوت به سوی آتش قرار گرفته است. «وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا» (اعراف: ۱۴۶)؛ در پیش نگرفتن راه هدایت در مقابل گرویدن به گمراهی واقع شده است.

با عنایت به اینکه «میان متن و محیط اجتماعی که متن در آن آفریده شده، یک رابطه مستقیمی وجود دارد» (احمدی، ۱۳۸۸: ص ۶۸۶)، طبیعی است که شرایط و فضایی که در اثر جهالت قوم بنی‌اسرائیل ایجاد شده بود، به‌طور مستقیم تأثیر خود را بر کلام خداوند متعال و یا شخصیت اصلی داستان نشان می‌دهد؛ زیرا «گفتمان‌ها به‌هیچ وجه جنبه مسالمت‌آمیز و آشتی‌جویانه ندارند، بلکه از دل تضادها، برخوردها و تصادم با یکدیگر سر برمی‌آورند و بسط و گسترش می‌یابند؛ به همین دلیل، هر نوع کاربرد واژه‌ها و عبارات در نوشتار و گفتار دارای بعد سیاسی است.» (مک‌دانل، ۱۳۸۰: ص ۱۱۲)

بررسی لایه واژگانی

از مهم‌ترین بخش‌های تحلیل گفتمان انتقادی در نظریه فرکلاف، بررسی لایه واژگانی است؛ زیرا با استفاده از بسامد واژگان، گفتمان حاکم بر جامعه را می‌توان بازتاب داد. «به‌هم پیوستگی و یکپارچگی واژگان در متن، یک معنا و مفهوم خاص را به تصویر می‌کشند و معنای واژگان مفرد چنان در ارتباط با دیگر عناصر حل می‌شوند که گویی فقط تداعی‌گر یک معنا و آن هم معنای برخاسته از کل سخن است.» (جرجانی، ۱۹۹۷: ص ۸۷). با توجه به اینکه حضرت موسی عليه السلام، فرعون و قوم بنی‌اسرائیل، مخاطب اصلی هستند، از این‌رو خداوند متعال به‌عنوان راوی، در

هر موردی این گفتمان را به غایت دقیق، تبیین می‌نماید. لایه واژگانی شامل چند بخش می‌شود که در اینجا مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱- جنبه استعاری

از مهم‌ترین موارد قابل بررسی در تحلیل گفتمان انتقادی نورمن فرکلاف، بررسی جنبه استعاری واژگان است. «به یاری استعاره می‌توان جمادات را زنده، بی‌زبان را سخنور و فصیح، معانی پنهان و نارسا را به‌روشنی به مخاطب القا نمود.» (جرجانی، ۲۰۰۵: ص ۴۱) کاربرد استعاره در داستان‌های قرآنی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا به‌نظر می‌رسد استعاره، بهتر می‌تواند ماهیت زبان مذهبی را روشن نماید. بر همین اساس، خداوند متعال در داستان موسی علیه السلام با بهره‌گیری فراوان از استعاره، به‌خصوص از نوع تصریحیه تبعیه، هویت ایدئولوژیکی معناداری به داستان خویش در تبیین اوضاع سیاسی و اجتماعی آن روزگار بخشیده است، به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود.

«فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا» (قصص: ۸). در آیه مذکور، استعاره تصریحیه تبعیه در کلمه «لهم» وجود دارد (هاشمی، ۱۹۹۹: ص ۲۱۷). هدف فرعون از گرفتن موسی علیه السلام از آب، این بود که پسر آنان شود و موجبات شادی آنان را فراهم آورد، اما به اذن خداوند متعال، دشمن آنان گردید و اسباب ناراحتی و نابودی ایشان شد.

«إِذْ هَبَّ إِلَيْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى» (طه: ۲۴). در کلمه «طغی» نیز استعاره تصریحیه تبعیه وجود دارد (همان: ص ۲۱۸). سرکشی فرعون به‌حدی بود که به طغیان رودخانه تشبیه شده است.

«وَلَأَصْلَبَنَّكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ» (طه: ۷۱). خداوند متعال با کاربرد کلمه «فی» به‌صورت استعاره، اوج سرکشی و قساوت قلب فرعون را به تصویر کشیده است. اجرای استعاره اینگونه است که مطلق استعلاء که از معانی «علی» است، به مطلق ظرفیت تشبیه شده و وجه شبه در هر دو، تمکن (جاگرفتن) است؛ پس تشبیه از آن دو کلی، به جزئیات که معانی حروف بوده، سرایت کرده است و لفظ «فی» که برای ظرفیت وضع شده، برای «علی» به شیوه تصریحیه تبعیه، استعاره آورده شده است.



«وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي» (طه: ۴۱). در آیه مذکور و در کلمه «اصطنعتک» نیز استعاره تصریحیه تبعیه به کار رفته است. پرورش دادن به ساختن چیزی با دقت و ظرافت تشبیه شده است. این کلمه به خوبی بیانگر این حقیقت است که خداوند متعال، حضرت موسی علیه السلام را برای انجام رسالت الهی خویش، به نیکی پرورش و تربیت کرده است.

«وَضَرَبْتَ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةَ وَالْمَسْكَنَةَ» (بقره: ۶۱). کلمه «ضرب» برای چادر به کار می‌رود، نه برای «ذلت» که کلمه‌ای معنوی است. علت کاربرد استعاره تصریحیه تبعیه به این دلیل است که ذلت و خواری، مانند چادری، کاملاً قوم بنی اسرائیل را دربر گرفت.

۲- نوع ضمائر

در داستان مذکور از انواع ضمائر استفاده شده است، اما گاهی اوقات به نظر می‌رسد نحوه بهره‌گیری از ضمائر با مرجع ضمیر سازگاری ندارد. به عنوان نمونه وقتی مرد دانشمند - حضرت خضر علیه السلام - درباره علل کارهای عجیب خود لب به سخن می‌گشاید، ابتدا ضمیر را به صورت متکلم وحده به کار می‌برد: «أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا» (کهف: ۷۹). و در ادامه، از ضمیر متکلم مع الغیر استفاده می‌کند: «وَأَمَّا الْفُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يَرَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا* فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاتًا وَأَقْرَبَ رُحْمًا» (کهف: ۸۱).

البته با پیگیری آیات، متوجه می‌شویم که علت به‌کارگیری چنین ضمیری این است که فاعل آن، علت کار خود را به فرمان الهی نسبت می‌دهد و بدین جهت ضمیر را به صورت متکلم مع الغیر آورده است: «فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي» (کهف: ۸۲).

سطح دستوری متن

از مهم‌ترین سؤالات فرکلاف در تحلیل گفتمان انتقادی، پیرامون جنبه‌های دستوری متن است. «برای تحلیل یک متن پیش از هر چیز باید توجه داشت که موضوع پیام در انتخاب گونه زبانی، نقشی اساسی بر عهده دارد. هر موضوعی

به‌ناچار گونه زبانی خاصی را می‌طلبد. سخنگو می‌داند کدام گونه را در ارتباط با کدام موضوع انتخاب نماید و می‌داند چگونه احساسات و حالات خود را در ارتباط با شنونده در مجموعه عناصر زبانی‌اش لحاظ کند.» (پهلوان‌نژاد، ۱۳۸۷: ص ۴۱) مجموعه ویژگی‌های صوری که در یک متن یافت می‌شود، می‌تواند به‌عنوان انتخاب‌هایی خاص از میان گزینه‌های مربوط به واژگان و دستور موجود تلقی شود که متن از آنها استفاده می‌کند. این تحلیل، تحلیل انتزاعی متن است.

۱- جملات معلوم و مجهول

در این داستان کاربرد فعل بسامد بالایی دارد و با کمتر کردن توصیف، متن تا حدودی از ایستایی خارج شده است. خاصیت فعل آن است که به متن تحرک و پویایی می‌دهد؛ هرچند که استفاده به موقع از توصیف نیز بر زیبایی این داستان افزوده است. در روایت این داستان، اغلب جملات به‌صورت معلوم آمده‌اند و کاربرد جملات مجهول نیز چندین دلیل دارد. از جمله اینکه گاهی اوقات، خداوند متعال با حذف فاعل، می‌خواهد ذهن شنونده را نسبت به انجام‌دهنده کار درگیر نماید، بلکه به این وسیله به هدف اصلی خود که همان خداشناسی است، برسد: «فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَىٰ (قصص: ۳۰)، «وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ» (بقره: ۶۱)، «مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا... يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ» (غافر: ۴۰).

گاهی اوقات نیز فاعل فعل برای مؤمنان مشخص است، اما برای کسی مانند فرعون معلوم نیست. به‌عنوان نمونه، خداوند متعال از زبان فرعون چنین نقل می‌کند: «قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ» (شعراء: ۲۷).

۲- جملات مثبت و منفی

بیشتر جملات به‌کار رفته در این داستان به‌صورت مثبت آمده‌اند، ولی کاربرد جملات منفی نیز از بسامد بالایی برخوردار است و اغلب مربوط به گفت‌وگوهایی است که بین خداوند متعال و حضرت موسی علیه السلام و یا مادر آن حضرت جریان داشته است. در واقع این جملات منفی برای قوت قلب دادن به آنان در جهت انجام رسالت خویش بوده است: «فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (قصص: ۱۳).



گاهی اوقات جملات منفی در این داستان، جنبه مثبت به خود می‌گیرند: «قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ» (قصص: ۱۷).

حتی در برخی مواقع، با جملاتی مواجه می‌شویم که از لحاظ دستوری منفی نیست، اما معنا و ایده منفی از آن برداشت می‌شود: «الآن وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» (یونس: ۹۱)؛ یعنی چنین ایمانی را نمی‌پذیریم؛ زیرا می‌دانی راه بازگشتی ندارد. «وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا» (کهف: ۶۸)؛ یعنی تو صبر نخواهی کرد. «وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (اعراف: ۱۴۷)؛ قسمت انتهایی آیه به این معناست که جز کیفر آنچه انجام می‌دهند، چیزی نمی‌بینند.

البته در بخش‌های پایانی این داستان و به‌صورت ویژه در گفت‌وگوی میان حضرت خضر و حضرت موسی عليه السلام با انبوهی از جملات منفی مواجه می‌شویم (کهف: ۸۲-۶۶).

۳- وجوه مختلف جمله (خبری، دستوری، پرسشی)

به‌طور کلی به دلیل تاریخی و روایی بودن متن این داستان، اغلب جملات، خبری هستند. جملات دستوری نیز بیشتر از سوی فرعون مصر بیان شده است که باز هم می‌خواهد رابطه فرادست و فرودست را به خواننده نشان دهد. البته در این میان، با جملات دستوری از طرف خداوند متعال خطاب به حضرت موسی عليه السلام مواجه می‌شویم که قصد به چالش کشیدن گفتمان فرادستی و فرودستی را دارد که در سطح تفسیر، به‌صورت مفصل به آن پرداخته می‌شود.

از جملات پرسشی نیز به‌وفور استفاده شده است، اما اغلب آنها از معنای اصلی خود خارج شده و معانی دیگری را می‌رساند. یکی از مهم‌ترین جنبه‌های دستوری در نظریه فرکلاف، بررسی نحوه به‌کارگیری معنای استفاده است. استفاده که یکی از انواع انشای طلبی است، در اصل برای پرسش از امری مجهول به‌کار می‌رود، ولی گاهی اوقات بنا به اغراض بلاغی، از هدف اصلی خود عدول کرده و در معنای مجازی استعمال می‌شود. این امر نقش مهمی در تحریک حس کنجکاوی مخاطب نسبت به مضمون پرسش ایفا می‌کند. در این داستان از استفاده، معانی مختلفی برداشت می‌شود. به‌عنوان نمونه در آیه زیر، استفاده برای تقریر به‌کار رفته است:

«قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ * وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (شعراء: ۱۸-۱۹).

گاهی استفهام در معنای نفی به کار برده می‌شود: «وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّآ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (اعراف: ۱۴۷).

گاهی اوقات پرسش، جنبه استثناس (انس گرفتن) به خود می‌گیرد؛ مانند سؤال کردن خداوند متعال از عصای حضرت موسی علیه السلام: «وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى» (طه: ۱۷).

گاهی غرض از استفهام، انکار یک امر است: «وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا» (کهف: ۶۸). استفهام در این آیه برای بیان انکار تحمل صبر و شکیبایی موسی علیه السلام در روبارویی با چیزهای عجیبی است که خواهد دید.

برخی مواقع استفهام جنبه تحریض و تشویق دارد: «وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَنْذَرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذُرْكُمُ الْأَهْتَكُ» (اعراف: ۱۲۷). هدف از کاربرد استفهام در این آیه، تحریض و تشویق فرعون جهت مقابله با حضرت موسی علیه السلام است.

گاهی اوقات استفهام برای آگاه کردن مخاطب به اشتباه بودن راه و مسلکی بوده که در پیش گرفته است: «وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضَ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ * يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنَ بَاسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا» (غافر: ۲۸-۲۹).

گاهی هم استفهام برای آگاه کردن مخاطب به انتخاب اشتباه است: «قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ» (بقره: ۶۱).

اما با توجه به مضمون داستان موسی علیه السلام، گاهی اوقات استفهام، جنبه توییحی به خود می‌گیرد: «قَالَ أَغَيَّرَ اللَّهُ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ» (اعراف: ۱۴۰)، «وَيَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ» (غافر: ۴۱).

۴- نوع ارتباط میان جملات

بیشتر جملات این داستان به وسیله حروف مختلف عطف مانند «و»، «ف»، «أو» و «ثم» به یکدیگر متصل می‌شوند و این علاوه بر نشان دادن انسجام و پیوستگی متن، حاکی از آن است که حوادث این داستان، بدون تعلل و فاصله اتفاق افتاده است. به نظر می‌رسد خداوند متعال با این کار می‌خواهد فاصله زمانی را کم کند. اما



گاهی اوقات نیز جملات به وسیله «ف» جزا به یکدیگر متصل می‌شوند. از جمله: «قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَيَّ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حِجَجٍ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ» (قصص: ۲۷)، «قَالَ إِنَّ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا» (کهف: ۷۶).

در برخی مواقع، جملات به وسیله «لولا» شرطیه با هم ارتباط پیدا می‌کنند: «وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِعًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (قصص: ۱۰).

گاهی اوقات در جملات شرطیه، «لامی» که بر سر جواب شرط می‌آید، نقش ارتباط میان دو جمله را ایفا می‌کند: «قَالَ لَئِنْ آتَّخَذَتْ إِلَٰهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ» (شعراء: ۲۹).

نوع محاورات و لحن آنها

قطعاً محاورات داستان موسی علیه السلام در قرآن کریم، به صورت رسمی و بسیار فصیح بیان شده است، اما آنچه در این داستان جلب توجه می‌کند، لحن آنهاست. «در حوزه داستان‌نویسی، لحن، طرز برخورد نویسنده یا شاعر نسبت به موضوع داستان است، به طوری که خواننده بتواند آن را متوجه شود.» (داد، ۱۳۸۰: ص ۴۱۳) دیدگاه نویسنده، نسبت به داستان به وسیله لحن مشخص می‌شود و تقریباً حکم سبک را دارد. «نقش سبک در یک اثر داستانی مهم و پیچیده است، ولی هیچ یک از تأثیراتی را که می‌توان به سبک داد، مهم‌تر از سهم آن در ایجاد لحن نیست. در این رابطه می‌توان سبک را وسیله و لحن را هدف تلقی نمود.» (کنی، ۱۳۸۰: ص ۹۸)

در داستان موسی علیه السلام، لحن و فضا با هم ارتباطی تنگاتنگ دارند. لحن داستان جدی است و از بیان‌های طنزآلود یا مطایبه‌آمیز خالی است. لحن راوی در توصیفات، با فضای لحن گفت‌وگوها متفاوت است. لحن راوی در عین جدیت، گاهی صمیمانه و از سر لطف و صفاست: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي * إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أَخْفِيهَا لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى * فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَّا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى * وَمَا تَلَكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى * قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَى» (طه: ۱۴-۱۸). و همین لحن را نیز از

شخصیت اول داستان، انتظار دارد: «أَذْهَبَا إِلَيَّ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَعَىٰ ﴿٤٤﴾ فُقُولًا لَهُ قَوْلًا لَيْنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ» (طه: ۴۳-۴۴).

گاهی نیز بسیار جدی و از روی خشم و غضب است و جنبه انتقادی دارد: «وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ» (بقره: ۵۱). همین مسأله در مورد شخصیت اول داستان نیز صدق می‌کند: «وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي» (اعراف: ۱۵۰).

لحن دیگر شخصیت‌های داستان نیز سوای از جنبه منفی یا مثبت آن، گاهی توبیخی، استفهامی و قاطعانه است که در بحث از وجوه مختلف جملات، به آن پرداخته شد.

۲. داستان موسی (علیه السلام) در سطح تفسیر

در این بخش به تحلیل داستان حضرت موسی (علیه السلام) در سطح تفسیر پرداخته می‌شود تا این داستان، در بافت موقعیتی و بینامتنیت بررسی گردد.

بافت موقعیتی داستان موسی (علیه السلام)

با طرح چند پرسش می‌توان به تفسیر بافت موقعیتی پرداخت. ماجرا چیست؟ یعنی در متن چه فعالیتی در حال انجام است؟ عنوان و هدف این فعالیت چیست؟ جان‌مایه متن چیست؟ جان‌مایه متن، یعنی خلاصه تفسیر آن به‌عنوان یک کل واحد که مفسر می‌تواند بدان دست یابد و در حافظه بلندمدت خود آن را نگه دارد تا در صورت نیاز، به آن مراجعه کند. (فرکلاف، ۱۳۷۹: ص ۲۱۹)

ماجرای اصلی داستان مورد بحث، وضعیت اسفباری است که قوم بنی‌اسرائیل در اثر سرکشی فرعون و درباریان او با آن مواجه هستند. تمام حوادث این داستان در قالب شخصیت‌های داستان و بنا به وضعیت آنان رخ می‌دهد. جان‌مایه متن، عبارت از این است که حاکم ستمگری چون فرعون سر به طغیان برداشته است. او به همراهی درباریان، انواع جنایت‌ها را در حق مردم مصر مرتکب می‌شوند. در این اثنا حضرت موسی (علیه السلام) از طرف خداوند متعال مأموریت می‌یابد تا او را به راه راست هدایت کند و قوم بنی‌اسرائیل را از بیداد او نجات دهد. خداوند متعال



به‌عنوان راوی، از ابتدای داستان، جوّ بسیار وحشتناکی را که فرعون بر مملکت خویش حاکم کرده بود، نشان می‌دهد: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدْبِحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» (قصص: ۴).

چه کسانی درگیر ماجرا هستند؟ این پرسش را هم درباره زمینه و بافت متن و هم درباره فاعلان اجتماعی که در تولید متن در ارتباط با یکدیگر قرار می‌گیرند، مطرح می‌کنیم. فاعلان و مشارکان اصلی این داستان، مردم ستم‌دیده مصر هستند که به‌صورت مستقیم، تحت تأثیر همه اتفاقات ناگوار آن دوران قرار داشتند و قربانی سلطه و مناسبات قدرت شدند. در این راستا، هر جا هم که لازم بوده، راوی داستان به شخصیت اصلی آن امداد رسانی کرده است.

روابط میان شخصیت‌های داستان با یکدیگر و از همه مهم‌تر، روابط میان راوی با شخصیت‌های داستان چگونه است؟ در این پرسش بر موقعیت فاعلان نسبت به هم؛ یعنی مناسبات قدرت میان آنان، فاصله اجتماعی‌شان و اینکه آیا روابط میان آنان مبتنی بر تقابل یا تعامل برابر و یا فرادستی - فرودستی است، توجه می‌شود.

در داستان موسی عليه السلام بافت‌های موقعیتی متفاوتی دیده می‌شود که در هر کدام از آنها، افراد متفاوت با جایگاه اجتماعی خاص خود، مشارکت دارند. در واقع نوع گفت‌وگوهای فاعلان و مشارکان این بافت‌ها بر اساس طبقه اجتماعی و روابط میان آنها شکل می‌گیرد و در متن، بازتاب می‌یابد. حضرت موسی عليه السلام در جای‌جای این داستان، همواره خداوند متعال را با کلمه «رب» مورد خطاب قرار داده که نشان‌دهنده اعتقاد و احترام والای او نسبت به خالق خویش است. به‌عنوان نمونه: «قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (قصص: ۱۶).

به گفته سید قطب، از شیوه بیان قرآن درباره این رویداد و پیامدهای آن، این نکته آموختنی را می‌توان دریافت که قرآن، این کار موسی (قتل نفس) را نه روا داشته و امضا نموده، و نه چندان بزرگ و برجسته ساخته است و شاید اینکه آن را «ستم به خویش» خوانده است (إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي)، از این روی باشد که انگیزه موسی عليه السلام در انجام آن کار، کم‌وبیش، انگیزه نژادپرستانه بوده است؛ آن هم از سوی کسی که نظر کرده خداوند است و قرار است پیامبر برگزیده او نیز باشد، و یا از این رو بوده که

خداوند می‌خواسته این یاری و رهایی به‌گونه عمومی و فراگیر باشد؛ آن هم به‌شیوه‌ای که خداوند پیش خواهد آورد. (سید قطب، ۲۰۱۱، ج ۵: ص ۲۶۸۴)

علاوه بر این، هارون برعکس دیگران، با عبارت «ای پسر مادر»، برادر خویش را مورد خطاب قرار داده که نشان از احترام او نسبت به حضرت موسی (ع) دارد: «وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي» (اعراف: ۱۵۰).

اما از همه مهم‌تر این است که در جای‌جای این داستان، خداوند متعال بدون واسطه، با حضرت موسی (ع) سخن گفته است و این نیز می‌تواند نشانه احترام خاص باری تعالی نسبت به بنده خویش باشد، به همین دلیل، موسی (ع)، لقب «کلیم الله» را به خود گرفت: «يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (قصص: ۳۰).

اساساً مقایسه شاخص‌ها به‌خوبی بیانگر نقش اجتماعی شخصیت‌هاست و نشان می‌دهد چه کسی بر اریکه قدرت تکیه دارد و چه کسی زیردست اوست. نمونه‌های بارز این مسأله در سخن گفتن تمسخرآمیز فرعون است: «قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ» قَالَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ * قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ * قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ * قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ» (شعراء: ۲۳-۲۷).

آنچه در این عرصه رقابتی نمود دارد، غلبه گفتمان قدرت و اقتدارطلبی بر گفتمان مردمی و آزادی‌طلبانه است که بخش اعظم آن با نمایش قدرت و استبداد توسط فرعون صورت می‌گیرد. در واقع کشتن مردان و زنده نگه‌داشتن زنان، ترفندی است که گفتمان حکومتی برای غلبه بر گفتمان مردمی به اجرا می‌گذارد و در چنین وضعیتی، «موسی آمده بود تا امتی را بازسازی کند و بلکه از نو بنیاد نهد و پیداست که چنین کاری بس سترگ و دشوار است». (همان: ص ۲۶۹۰). از اینجا بود که موسی و هارون که از سنگینی این بار مطلع بودند، خطاب به خداوند متعال گفتند: «قَالَ رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُقْرَطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْفَعِيَ» (طه: ۴۵)؛ زیرا فرعون کسی نبود که از موسی و هارون بیمی داشته باشد.

البته در این داستان، نقش چاپلوسان در تقویت سلطه گفتمان فرادست نسبت به فرودست، پوشیده نمانده است: «وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا



فِي الْأَرْضِ وَيَذُرُكَ وَالْهَيْتَكَ قَالَ سَنَقْتُلُ أَبْنَاءَهُمْ وَتَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ» (اعراف: ۱۲۷).

در این داستان، قارون فرد بسیار ثروتمندی بوده که رابطه او با دیگران نیز به صورت فرادستی و فرودستی است و این باعث ایجاد بافت موقعیت اجتماعی متفاوت و کاملاً نابرابر نسبت به طبقه فرودست شده است (قصص: ۷۶-۷۹).

بافت بینامتنی

در این بخش، زمینه مشترک بافت بینامتنی دخیل در شکل‌گیری متن و وجه اشتراک آن با گفتمان جاری در داستان بررسی می‌شود. پذیرش بافت بینامتنی مستلزم این است که به گفتمان‌های متون از دریچه چشم‌انداز تاریخی نگریسته شود. ارزش ویژگی‌های متنی صرفاً با وارد کردن آنها در تعامل اجتماعی است که جنبه‌ای واقعی می‌یابد، بنابراین تنها پرداختن به صورت متن کافی نیست. در واقع مرحله تفسیر، روشن می‌سازد که فاعلان در گفتمان، مستقل نیستند. مرحله تفسیر به‌خودی خود، بیانگر روابط قدرت و سلطه و ایدئولوژی‌های نهفته در پیش‌فرض‌های یادشده نیست تا کنش‌های گفتمانی معمول را به صحنه مبارزه اجتماعی تبدیل کند. در تحقق این هدف، مرحله تبیین ضرورت دارد. از نظر فرکلاف، قلمروهای تفسیر زمینه متن، مانند زمینه‌های بینامتنی، بر آگاهی‌های پیشین، مانند نظم‌های اجتماعی و کنش متقابل تاریخی، منطبق است. در این سطح نیز باید پاسخگوی این پرسش‌ها بود: ۱- تفسیرهای مشارکان گفتمان از بافت موقعیت و بینامتنی چیست؟ ۲- چه نوعی از گفتمان مورد استفاده قرار خواهد گرفت؟ (فرکلاف، ۱۳۷۹: ص ۲۴۴-۲۱۵)

همان‌طور که اشاره شد، بعثت موسی عَلَيْهِ السَّلَام برای مقابله با استبداد فرعون و درباریان او صورت گرفت. در همین راستا، در این داستان به سخنان و مطالبی برمی‌خوریم که توسط اشخاص و گروه‌های دیگری بیان شده است. بنابراین به‌کارگیری جملاتی که دیگران در مورد یک رخداد تاریخی مشابه استفاده می‌کردند، با هدف تشریح بهتر و دقیق‌تر آن حادثه برای نویسنده، منع نمی‌شود: «وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ * مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَتَمُودَ

وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ * وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ * يَوْمَ تُؤْتُونَ مَدْبَرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ» (غافر: ۳۰-۳۳).

در واقع در سایه فضای مناسبی که پس از پیروزی موسی علیه السلام بر ساحران فراهم شد، زمینه گفتمانی حق طلبانه و ضد استکباری برای برخی مؤمنان فراهم می‌شود.

۳. داستان موسی علیه السلام در سطح تبیین

هدف از مرحله تبیین، توصیف گفتمان به‌عنوان بخشی از یک فرایند اجتماعی است. تبیین، گفتمان را به‌عنوان کنش اجتماعی توصیف می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه ساختارهای اجتماعی، گفتمان را تعیین می‌بخشند و اینکه گفتمان‌ها می‌توانند چه نوعی از تأثیرات بازتولیدی بر آن ساختارها بگذارند؛ تأییدی که منجر به حفظ یا تغییر آن ساختارها می‌شوند. به عبارت دیگر، در گذر از مرحله تفسیر به مرحله تبیین، توجه به این نکته حائز اهمیت است که بهره گرفتن از جنبه‌های گوناگون دانش زمینه‌ای، به‌عنوان شیوه‌های تفسیری در تولید و تفسیر متون، به بازتولید دانش یادشده خواهد انجامید که برای مشارکان گفتمان، پیامدی جانبی، ناخواسته و ناخودآگاه است. این امر، در واقع در تولید و تفسیر صدق می‌کند. بازتولید، پیونددهنده مراحل گوناگون تفسیر و تبیین است؛ زیرا در حالی که تفسیر، چگونگی بهره‌جستن از دانش زمینه‌ای را در پردازش گفتمان مورد توجه قرار می‌دهد، تبیین به شالوده اجتماعی و تغییرات دانش زمینه‌ای و بازتولید آن در جریان کنش گفتمانی می‌پردازد. (همان)



مهم‌ترین مؤلفه‌های سطح تبیین در داستان مورد بحث عبارت‌اند از:

الف) بازتولید گفتمان رسمی

در بخش تبیین به دنبال آثار گفتمان رسمی بر نهادهای اجتماعی و افراد آن هستیم و اینکه شاخصه‌های گفتمان رسمی چگونه در سخنان شخصیت‌های داستان



و سرنوشت آنان تبلور می‌یابد. در اینجا به بررسی بازتولید مفاهیم گفتمان رسمی تولیدشده در برخی از شخصیت‌های داستان موسی علیه السلام می‌پردازیم.

ساحران فرعون که در ابتدا به خداوند متعال اعتقادی نداشتند، وقتی صحت ادعای پیامبری موسی علیه السلام را دریافتند، ضمن بی‌اعتنایی به تهدیدات فرعون، گفتمان رسمی در رفتار و گفتار موسی علیه السلام در آنان هم تولید می‌شود. به عبارت دیگر، همان سخنان و تعلیمات موسی علیه السلام را بر زبان جاری می‌سازند: «قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيُعْذِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السَّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ» (طه: ۷۲-۷۳).

نکته قابل توجه در گفتمان اولیه موسی علیه السلام با ساحران در این است که بنا به اعتقاد برخی مفسران، جادوگران از در ادب و فروتنی درآمدند و کار را به موسی علیه السلام واگذاشتند. موسی علیه السلام نیز از روی فروتنی، آنان را بر خود پیشی داد: «قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّمَا أَنْتَ تُلْقَىٰ وَإِنَّمَا أَنْتَ نَكُونُ أَوْلَ مَنْ أَلْقَىٰ * قَالَ بَلْ أَلْقُوا» (طه: ۶۶-۶۵) و امیدوار بود همین گفتمان مؤدبانه، زمینه و انگیزه‌ای برای حق‌پذیری آنان گردد و همین گونه نیز شد. (فخررازی، بی‌تا، ج ۲۴: ص ۱۳۳؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱: ص ۲۱۴)

اما تأثیر گفتمان رسمی محدود به ساحران نمی‌شود، بلکه به برخی از افراد دربار نیز نفوذ کرده است. به‌عنوان نمونه، وقتی فرعون به تحریک درباریان، قصد کشتن موسی علیه السلام را پیدا می‌کند، مرد مؤمنی که ایمان خویش را مخفی نگه داشته بود، خطاب به آنان، پاره‌ای از گفتمان رسمی موسی علیه السلام را بر زبان جاری می‌سازد: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ * ... وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ * ... يَضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ» (غافر: ۲۸-۳۴).

ب) تأثیر مناسبات قدرت بر اقشار جامعه

در تحلیل گفتمان انتقادی، ادعا می‌کنند که عمل گفتمانی به خلق و بازتولید مناسبات نابرابر قدرت میان گروه‌های اجتماعی کمک می‌کند. هدف از نقد اعمال گفتمانی، بیان نقش آنها در تولید و بازتولید قدرت نابرابر و استفاده از نتایج مطالعات انتقادی برای رهایی ستمدیدگان است (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۸۹: ص ۱۱۵-۱۱۰). قدرت مسلط بر سایر گروه‌های اجتماعی، اعمال سلطه سیاسی و

اقتصادی می‌کند: «وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ*» أمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ* ... فَاسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ» (زخرف: ۵۱-۵۴).

ج) تأثیر گفتمان رسمی و مناسبات قدرت در آینده جامعه

در سطح تبیین به بررسی پیامدهای گفتمان بر ساختارها و نهادهای اجتماعی در آینده نیز پرداخته می‌شود. یک گفتمان رسمی که می‌تواند اعمال قدرت کند، تأثیر آن فقط محدود به زمان حال نمی‌شود، بلکه در آینده نیز بروز می‌یابد. در این داستان وقتی موسی علیه السلام به همراه بنی اسرائیل از رود نیل عبور می‌کند، هارون را به جانشینی خویش انتخاب کرده و به میعادگاه می‌رود. در این فاصله، شخصی به نام سامری دست به توطئه زده و با ساختن گوساله‌ای، قصد دارد همان گفتمان رسمی فرعون را برای آینده بنی اسرائیل، تکرار کند: «فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُم وَإِلَهُ مُوسَى فَنَسِيَ» (طه: ۸۸).

البته پیش از این نیز قوم بنی اسرائیل به محض عبور از رود نیل، وقتی جماعتی را دیدند که بر گرد بتی طواف می‌کردند، از موسی علیه السلام درخواست بتی را کردند و قصد داشتند همان گفتمان رسمی فرعون، یعنی بی‌اعتقادی به وجود خداوند یکتا، دوباره برای آینده آنان ترسیم شود: «وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ» (اعراف: ۱۳۸).

در اینجا موسی علیه السلام همان گفتمان رسمی خویش در دربار فرعون را در مورد آنان به کار می‌گیرد: «قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ... أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ» (اعراف: ۱۳۸-۱۴۰)، «إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا» (طه: ۹۸).

سخنان حضرت موسی علیه السلام نشان می‌دهد که نادانی و بت پرستی، چنان در مردم بنی اسرائیل ریشه دوانده است که جدای از نابودی فرعون و لشکریان او، معجزات فراوانی را به چشم خود دیدند، ولی ایمان بسیاری از آنان قلبی نبود و هر آن، احتمال انحراف آنان و بازگشت به گذشته می‌رفت.



نتیجه گیری

۱- بر اساس تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف، در مرحله توصیف، برای مشخص شدن گفتمان حاکم بر داستان حضرت موسی علیه السلام، لایه واژگانی در چند محور مورد بررسی قرار گرفت و نشان داده شد که خداوند متعال در داستان مذکور با بهره‌گیری فراوان از استعاره، به‌خصوص از نوع تصریحیه تبعیه، هویت ایدئولوژیکی معناداری به داستان خویش در تبیین اوضاع سیاسی و اجتماعی آن روزگار بخشیده است. در این داستان کاربرد فعل، بسامد بالایی دارد و با کمتر کردن توصیف، متن تا حدودی از ایستایی خارج شده است. جملات منفی، اغلب مربوط به گفت‌وگوهایی است که بین خداوند متعال و موسی علیه السلام و یا مادر آن حضرت جریان داشته است. در واقع این جملات منفی برای قوت قلب دادن به آنان در جهت ادای رسالت خویش بوده است. در اغلب موارد، جملات پرسشی از معنای اصلی خود خارج شده و معانی دیگری را می‌رساند، از جمله تفریر، استئناس، انکار، تشویق، آگاه کردن مخاطب به اشتباه بودن راه و مسلکی که در پیش گرفته است، و از همه مهم‌تر، توییح. آنچه در این داستان جلب توجه می‌کند، لحن محاورات است. لحن داستان جدی است و از بیان‌های طنزآلود یا مطایبه‌آمیز خالی است.

۲- در سطح تفسیر، داستان مذکور در دو بخش بافت موقعیتی و بینامتنی بررسی گردید. در داستان موسی علیه السلام بافت‌های موقعیتی متفاوتی دیده می‌شود که در هر کدام از آنها، افراد متفاوت با جایگاه اجتماعی خاص خود مشارکت دارند. در واقع نوع گفت‌وگوهای فاعلان و مشارکان این بافت‌ها بر اساس طبقه اجتماعی و روابط میان آنها شکل می‌گیرد و در متن، بازتاب می‌یابد. آنچه در این عرصه رقابتی نمود دارد، غلبه گفتمان قدرت و اقتدارطلبی بر گفتمان مردمی و آزادی‌طلبانه است که بخش اعظم آن با نمایش قدرت و استبداد توسط فرعون صورت می‌گیرد. در این داستان توسط برخی شخصیت‌ها با هدف تشریح بهتر و دقیق‌تر برخی حوادث، به‌صورت بینامتنی، گریزی به بعضی رخدادهای تاریخی مشابه زده شده است.

۳- در سطح تبیین، آثار گفتمان رسمی بر نهادهای اجتماعی و افراد آن مورد بررسی قرار گرفت و اینکه شاخصه‌های گفتمان رسمی چگونه در سخنان شخصیت‌های داستان و سرنوشت آنان تبلور می‌یابد. ساحران فرعون که در ابتدا به

خداوند متعال اعتقادی نداشتند، وقتی صحت ادعای پیامبری موسی علیه السلام را دریافتند، ضمن بی‌اعتنایی به تهدیدات فرعون، گفتمان رسمی در رفتار و گفتار موسی علیه السلام در آنان نیز تولید می‌شود. به عبارت دیگر، همان سخنان و تعلیمات موسی علیه السلام را بر زبان جاری می‌سازند. از دیگر مسائل مهم سطح تبیین، بیان تأثیر گفتمان رسمی و مناسبات قدرت در آینده جامعه است. در جریان انحراف‌های متعدد قوم بنی‌اسرائیل پس از رهایی از فرعون، حضرت موسی علیه السلام همان گفتمان رسمی خویش در دربار فرعون را در مورد آنان به کار می‌گیرد.

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. آقاگل‌زاده، فردوس (۱۳۸۶)، «تحلیل گفتمان انتقادی و ادبیات». ادب پژوهی، شماره ۱، ص ۲۷-۱۷.
۳. ابن کثیر، عمادالدین (۱۹۸۱)، مختصر تفسیر ابن کثیر، تحقیق: محمد علی الصابونی، بیروت: دار القرآن الکریم.
۴. احمدی، بابک (۱۳۸۸)، ساختار و تأویل متن، چاپ یازدهم، تهران: مرکز.
۵. پهلوان‌نژاد، محمدرضا؛ ناصری مشهدی، نصرت (۱۳۸۷)، «تحلیل متن نامه‌ای از تاریخ بیهقی با رویکرد معنی‌شناختی کاربردی "نامه سران تگین‌آباد"». زبان و ادبیات فارسی، سال ۱۶، شماره ۶۲، ص ۵۸-۳۷.
۶. جرجانی، عبدالقاهر (۱۹۹۷)، دلائل الإعجاز، شرح و تعلیق محمد التنجی، بیروت: دار الکتب العربی.
۷. جرجانی، عبدالقاهر (۲۰۰۵)، اسرار البلاغه، تحقیق محمد الإسکندری، بیروت: دار الکتب العربی.
۸. حرّی، ابوالفضل (۱۳۸۸)، «کارکرد تصریف در دو سوره قرآنی ناظر به داستان آفرینش در پرتو فراکارکرد متنی هلیدی»، پژوهش زبان‌های خارجی، شماره ۵۵، ص ۱۱۶-۱۰۱.
۹. داد، سیمیا (۱۳۸۰)، فرهنگ اصطلاحات ادبی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات مروارید.
۱۰. سلطانی، سید علی‌اصغر (۱۳۸۴)، قدرت، گفتمان و زبان، ساز و کارهای جریان قدرت در جمهوری اسلامی ایران، تهران: نی.



۱۱. شاذلی، سیدین قطب (۲۰۱۱)، فی ظلال القرآن الکریم، تحقیق: علی بن نایف الشحود، قاهره: دارالشروق.
۱۲. شجاع رضوی، سعیده (۱۳۸۶)، «جنسیت و شمول معنایی»، فصلنامه پازند، سال سوم، شماره ۱۰، صص ۲۶-۱۱.
۱۳. طبری، محمدبن جریر (۱۹۹۹)، تفسیر طبری، تحقیق: احمد اسماعیل شکوکانی، الطبعة الأولى، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۱۴. فخررازی، محمدبن عمر (بی تا)، التفسیر الکبیر، قاهره: المطبعة البهیة المصریة.
۱۵. فرکلاف، نورمن (۱۳۷۹)، تحلیل گفتمان انتقادی، ترجمه فاطمه شایسته پیران و دیگران، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
۱۶. قرطبی، محمدبن احمد (۱۳۶۴)، الجامع لأحكام القرآن، تهران: ناصرخسرو.
۱۷. کنی، ویلیام پاتریک (۱۳۸۰)، چگونه ادبیات داستانی را تحلیل کنیم؟، ترجمه مهرداد ترابی نژاد و محمد حنیف، چاپ اول، تهران: انتشارات تهران.
۱۸. مکاریک، ایرناریما (۱۳۸۳)، دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر، ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی، چاپ اول، تهران: آگاه.
۱۹. مک دانل، دایان (۱۳۸۰)، مقدمه‌ای بر نظریه‌های گفتمان، ترجمه حسین علی نودری، تهران: فرهنگ گفتمان.
۲۰. میلز، سارا (۱۳۸۲)، گفتمان، ترجمه فتاح محمدی، چاپ اول، زنجان: هزاره سوم.
۲۱. نسفی، نجم‌الدین عمر (بی تا)، تفسیر نسفی (مدارک التنزیل و حقائق التأویل)، الطبعة الأولى، بیروت: دارالفکر.
۲۲. هاشمی، احمد (۱۹۹۹)، جواهر البلاغة فی المعانی والبیان والبدیع، الطبعة الأولى، بیروت: المكتبة العصریة.
۲۳. یارمحمدی، لطف الله (۱۳۸۳)، گفتمان‌شناسی رایج و انتقادی، چاپ اول، تهران: هرمس.
۲۴. یورگنسن، ماریان؛ فیلیس، لوئیز (۱۳۸۹)، نظریه و روش در تحلیل گفتمان، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نی.